

جلال خدا هدف و مقصود تاریخ

در این پیغام قصد دارم به دو پرسش پاسخ دهم: هدف و مقصود خدا در تاریخ از ابتدای خلقت تا نقطه اوج آن، که همانا خلقت آسمان جدید و زمین جدید است، چه بوده و ما چگونه باید به این هدف و مقصود پاسخ دهیم؟

چرا این پرسش مطرح می‌شود؟

این پرسش برای من از اهمیت بسیاری برخوردار است، چرا که مفهوم فرزند خدا بودن برای من مهم است. از یک سو، با پسری آن‌چنان متکبر و ناسپاس روبه‌رو هستیم که به آن هدفی که همه دغدغه و دل‌مشغولی پدرش است علاقه‌ای ندارد. از سوی دیگر، با پسری امین و وفادار مواجه هستیم که مشتاق و آرزومند است تا به عمیق‌ترین هدف و مقصود پدرش پی ببرد و آن را درک نماید تا بتواند همه افکار و تمایلات و اعمالش را در راستای آن هدف قرار دهد.

به بیانی دیگر، تا وقتی از عمیق‌ترین انگیزه و محرک کسی باخبر نباشید، نمی‌توانید واقعاً او را بشناسید. وقتی با عمیق‌ترین اشتیاق و خواسته خدا و با هدف و مقصودی که انگیزه همه عملکردهای او است آشنا نباشیم، کاملاً بی‌معنی خواهد بود که بگوییم خدا را می‌شناسیم و اگر او را نمی‌شناسیم قادر نخواهیم بود او را بی‌رستیم و از او پیروی نماییم. به عبارت دیگر، اگر قرار است فرزندان وفادار پدر آسمانی‌مان باشیم و آن‌طور که باید او را بپرسیم و از او پیروی نماییم، باید به این پرسش پاسخ دهیم: هدف نهایی خدا در تاریخ چه می‌باشد؟

فرضی بنیادین

این پرسش بر فرضی مهم و بنیادین استوار است، فرضی که باید آن را به شکلی قابل درک توضیح دهم و بر مبنای کتاب مقدس برای آن دلیل و برهان آورم. وقتی این پرسش را مطرح می‌کنم، فرضم بر آن می‌باشد که این خدا است که در نهایت بر کل رویدادهای جهان حاکمیت مطلق دارد. فرضم بر این می‌باشد که خدا خالق و هدایتگر نمایشنامه عظیمی است که آن را تاریخ می‌نامیم. فرضم بر این می‌باشد که خدا همه چیز را به گونه‌ای طراحی کرده و ترتیب داده است که آن هدف نهایی‌اش را به انجام رساند. کلاید کیلی، استاد دانشکده ویتون، چنین می‌گفت:

من زندگی‌ام را بر این فرض بنا کرده‌ام که دستی هوشمند و خردمند بر این جهان حاکم است، نه اینکه این جهان مالکی دارد که در ملک خود حضور ندارد و در مدیریت آن نقشی ندارد، بلکه، امروز، بلکه همین امروز با یک حرکت قلم نقشی به بوم نقاشی کائنات افزوده می‌شود که در زمان مقرر، با وجد و شادی، به آن درک خواهیم رسید که آن نقش نقشی خلق‌شده به دست معماری است که خود را آلفا و امگا می‌نامد.

این فرض کاملاً در کتاب مقدس ریشه دارد. طبق کتاب اشعیا، خدا بودن خدا به این معنا است که او از همان ابتدای آفرینش هدف و مقصود مشخصی را در تاریخ در نظر داشته و محال است این هدف و مقصود به انجام نرسد:

من قادر مطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیر من نی. آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می‌کنم و می‌گویم که اراده من برقرار خواهد ماند و تمامی مسرت خویش را به‌جا خواهم آورد (اشعیا ۴۶:۹-۱۰).

ارمیا نیز در سوگ‌نامه‌اش برای اورشلیم بر این حقیقت تأمل می‌نماید که اختیار همه آنها در دست خدا است. ارمیا چنین نتیجه‌گیری می‌کند که هیچ انسانی نمی‌تواند حکمی را صادر و اجرا کند، مگر اینکه خداوند آن را مقرر نموده باشد:

کیست که بگوید و واقع شود، اگر خداوند امر نفرموده باشد. آیا از فرمان حضرت اعلا هم بدی و هم نیکویی صادر نمی‌شود؟ (مراثی ارمیا ۳:۳۷-۳۸؛ همچنین اشعیا ۱:۴۵-۷ را نیز مشاهده نمایید).

در عهدجدید، متوجه می‌شویم که خدا در همه آنچه برای عیسی به وقوع پیوست هدف و مقصودی داشته است. کلیسای اولیه در اورشلیم گرد هم آمدند و چنین دعا کردند:

زیرا که فی‌الواقع بر بنده قدوس خود عیسی، که او را مسح کردی، هیرودیسی و پنطیوس پیلطس با امتها و قومهای اسراییل با هم جمع شدند تا آنچه را که دست و رأی تو از قبل مقدر فرموده بود به‌جا آورند (اعمال رسولان ۴:۲۷-۲۸).

دشمنان خدا در آنچه خدا مقرر نموده است مانعی به وجود نمی‌آورند؛ آنها آن هدف را به انجام می‌رسانند.

به همین شکل، وقتی به انتهای عهدجدید و انتهای تاریخ در مکاشفه یوحنا می‌رسیم، متوجه می‌شویم که خدا بر همه پادشاهانی که با ایشان می‌جنگد اختیار و کنترل مطلق دارد. در فصل ۱۷، یوحنا از ده شاخ و وحش و فاحشه سخن می‌گوید. اینها ده پادشاه، دجال، و روم می‌باشند. در آیات ۱۶ و ۱۷ چنین می‌خوانیم:

و اما ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش خواهند سوزانید، زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که اراده او را به‌جا آرند و یک رأی شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا تمام شود.

امثال سلیمان ۱:۲۱ نیز می‌فرماید: «دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست یهوه است، آن را به هر سو که بخواهد برمی‌گرداند.»

با این حال، نباید با توجه به آیات نامبرده این‌گونه نتیجه‌گیری کنیم که خدا فقط بر حاکمان و پادشاهان و فرماندهان ارتش نظارت و حاکمیت دارد. خیر، او همان اندازه که خدای تک‌تک افراد است خدای امتها نیز می‌باشد. وقتی یوسف به بردگی فروخته شد و سپس به مقامی برجسته در مصر دست یافت، در انتها، به برادرانش چنین گفت: «شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید» (پیدایش ۵۰:۲۰). قصد و منظور شریانه انسانها هرگز نمی‌تواند در آنچه خدا مقدر نموده است مانعی ایجاد کند.

نویسنده امثال سلیمان نیز احتمالاً مشابه چنین رویدادها و یا بسیاری رویدادهای دیگر را در زندگی‌اش تجربه نموده بود که چنین نوشت: «فکرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند مشورت یهوه است» (امثال سلیمان ۱۹:۲۱).

و در آیه‌ای دیگر می‌گوید: «قرعه در دامن انداخته می‌شود، لیکن تمامی حکم آن از یهوه است» (امثال سلیمان ۱۶:۳۳؛ همچنین ۹:۱۶؛ ارمیا ۲۳:۱۰؛ افسسیان ۱:۱۱؛ متی ۲۹:۱۰ را نیز مشاهده نمایید).

جمع‌بندی: نخستین پرسشی که می‌خواهم بدان پاسخ دهم این است: «هدف نهایی خدا در تاریخ چیست؟» اما پاسخ به این پرسش نیازمند فرضی است که سعی کرده‌ام نشان دهم آن فرض در کتاب مقدس ریشه دارد. به این معنی که خدا در واقع هدف و منظوری در تاریخ دارد و حکمت و قدرت مطلقش را به کار می‌گیرد تا آن هدف و مقصود را به انجام رساند. حال، شاید برایمان این پرسش مطرح شود که آن هدف چه می‌باشد؟

هدف نهایی خدا در تاریخ

در سراسر کتاب مقدس چنین تعلیم داده می‌شود که هدف نهایی کل عملکردهای خدا این است که جلال خود را آشکار سازد. من سعی می‌کنم این حقیقت را نشان دهم و با تمرکز و توجه به سلسله رویدادهای مهم در تاریخ نجات بشر مفهوم آن را توضیح دهم.

پیش از اینکه به آیات مراجعه کنیم، لازم می‌دانم در خصوص اصطلاحی در کتاب مقدس نکته‌ای را بیان کنم. در کتاب مقدس، عبارت «جلال خدا» به طور کلی به زیبایی کمالات بی‌شمار و گوناگون خدا اشاره می‌کند. این عبارت سعی بر آن دارد تا به یاری واژگان بیان کند که خدا در شکوه و ابهت و پاکی‌اش به چه می‌ماند. جلال خدا به پُری و کمال نیکویی خدا اشاره دارد. این اصطلاح می‌تواند در برخی مواقع به صفات مختلف خدا مانند قدرت و حکمت و رحمت و عدالتش اشاره داشته باشد، چرا که هر یک از این صفات از نظر کمیّت و کیفیت پرابهت و پرشکوه‌ند. جلال خدا را به طور کلی می‌توان چنین تعریف نمود: هماهنگی کامل کل صفات خدا در وجودی بی‌نهایت زیبا.

اصطلاح دیگری که آن هم تقریباً بیانگر جلال خدا است عبارت «نام خدا» می‌باشد. برای نمونه، وقتی کتاب مقدس به این اشاره می‌کند که به خاطر نام خدا کاری انجام می‌شود کمابیش به این معنا است که آن کار برای جلال خدا صورت می‌گیرد. «نام خدا» به این حقیقت اشاره دارد که خدا در همهٔ کامل بودنش چه کسی است. جلال خدا نیز به همین مهم اشاره دارد. «جلال» صرفاً ذات خدا را مشخص‌تر بیان می‌کند، در حالی که «نام» مشخص‌کنندهٔ آن ذات نمی‌باشد. اما برای هدفی که ما در اینجا در نظر داریم نکتهٔ مهم این است که بدانیم هدف از انجام کاری برای جلال خدا و هدف از انجام آن به خاطر نام او، هر دو، یک هدف می‌باشند.

با توجه به همهٔ نکاتی که به آنها اشاره شد، حال، می‌توانیم به آیتی از کتاب مقدس مراجعه کنیم که عالی‌ترین هدف خدا را در تاریخ نجات بشر مکشوف نموده‌اند. در اشعیا فصل ۴۳، خدا محبت عظیم خود را نسبت به قوم برگزیده‌اش ابراز می‌دارد. او در آیات ۶ و ۷ می‌فرماید:

به شمال خواهم گفت که بده و به جنوب که ممانعت مکن. پسران مرا از جای دور و دخترانم را از کرانه‌های زمین بیاور، یعنی هر که را که به اسم من نامیده شود و او را به جهت جلال خویش آفریده و او را مصوّر نموده و ساخته باشم.

بر طبق این آیات، هدف خدا از آفرینش جهان جلال خویش است. با این حال، ما نباید با توجه به این آیات چنین تعبیر کنیم که پیش از آفرینش جهان جلال خدا کامل نبوده یا گویا خدا مقامش کمتر از خدا بوده است. پولس در اعمال رسولان ۲۵:۱۷ می‌گوید: خدا «از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نَفَس و جمیع چیزها می‌بخشد.»

وقتی خدا انسان را آفرید، در پی این نبود که جلالی را به دست آورد که پیش از آفرینش از آن برخوردار نبود. در اصل، قصد و انگیزهٔ خدا این بود که خود را آشکار و مکشوف نماید. همان‌طور که چشمه‌ای سیراب می‌خواهد سرازیر شود و جریان یابد، قصد خدا نیز این است که جلالش را گسترش دهد. بنابراین، هدف خدا از آفرینش انسان این بود که جلالش را به انسان و از طریق انسان آشکار سازد.

پس از آفرینش انسان، خدا یک قوم یعنی قوم اسرائیل را برگزید تا از طریق ایشان نجات خود را که تدبیر خاص او بود، برای جلال خویش، به انجام رساند. خدا در اشعیا ۴۹:۳ می‌فرماید: «ای اسرائیل، تو بندهٔ من هستی که از تو خویشتن را تمجید نموده‌ام.»

عهدعتیق این حقیقت را بازگو می‌کند که چگونه خدا بارها و بارها برای جلال خویش و به خاطر نام خویش، در میان قوم اسرائیل، عمل نمود. برای نمونه، حزقیال به ما می‌گوید که خدا در نجات قوم اسرائیل از اسارت مصریان چه هدفی داشت؟ بر طبق حزقیال ۸:۲۰-۹، پاسخ خدا به بت‌پرستی قوم اسرائیل در مصر چنین بود:

آن‌گاه، گفتم که خشم خود را بر ایشان خواهم ریخت و غضب خویش را در میان زمین مصر بر ایشان به اتمام خواهم رسانید. لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن در نظر امتهای بی‌حرمت نشود.

پس هدف خدا از رهایی قوم اسرائیل از مصر جلال دادن نامش بود. در کتاب خروج ۴:۱۴ نیز همین را می‌فرماید: «دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعاقب کند و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهم تا مصریان بدانند که من بیهوه هستم.»

در پرتو رحمت خدا بر قوم اسرائیل در بیابان، آن هنگام که احکام خدا را زیر پا گذاشتند و سبتهای او را بی حرمت نمودند نیز همین حقیقت را مشاهده می‌کنیم:

لیکن خاندان اسرائیل در بیابان از من عاصی شده در فرایض من سلوک نمودند و احکام مرا که هر که به آنها عمل نماید از آنها زنده ماند خوار شمردند و سبتهایم را بسیار بی حرمت نمودند.

آن‌گاه، گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته ایشان را در بیابان هلاک خواهم ساخت. لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امتهایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی حرمت نشود.

زیرا که احکام مرا خوار شمردند و به فرایض سلوک نمودند و سبتهای مرا بی حرمت ساختند، چون که دل ایشان به بتهای خود مایل می‌بود . . . لیکن دست خود را برگردانیده، محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امتهایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی حرمت نشود (حزقیال ۱۳:۲۰-۱۴، ۱۶، ۲۲).

فتح سرزمین کنعان و کامیابی قوم اسرائیل نیز بنا بر آنچه خدا مقرر نموده بود به انجام رسید. او به خاطر نام خود چنین عمل کرد. داوود در دوم سموئیل ۲۳:۷ این‌گونه دعا می‌کند:

مثل قوم تو اسرائیل کدامیک امت بر روی زمین است که خدا بیاید تا ایشان را فدیہ داده، برای خویش قوم بسازد و اسمی برای خود پیدا نماید و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود به‌جا آورد، به حضور قوم خویش که برای خود از خدایان ایشان فدیہ دادی.

از آیه‌های مشابه گذر می‌کنیم و بی‌درنگ به انتهای تاریخ عهدعتیق می‌رویم و به قوم اسرائیل می‌رسیم که به سرزمین بابل تبعید شده‌اند. در اینجا، چنین به نظر می‌رسد که گویا خدا دیگر با قوم برگزیده‌اش کاری ندارد. اما، اگر چنین است، پس نامش و جلالش چه می‌شود؟ خدا باز هم اراده می‌کند تا پر از رحمت باشد و از غضبش بازایستد. اشعیا ۴۸:۹-۱۱ دلیل این کار خدا را با ما در میان می‌گذارد:

به خاطر اسم خود، غضب خویش را به تأخیر خواهم انداخت و به خاطر جلال خویش بر تو شفقت خواهم کرد تا تو را منقطع نسازم. اینک، تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کوره مصیبت آزمودم. به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود، این را می‌کنم، زیرا که اسم من چرا باید بی حرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.

و مبادا چنین پنداریم که این موضوعی بود که فقط اشعیا می‌خواست بر آن بیش از حد تأکید نماید. حزقیال نیز به همین تصمیم الهی اشاره می‌کند:

بنابراین، به خاندان اسرائیل بگو خداوند بیهوه چنین می‌فرماید: ای خاندان اسرائیل، من این را نه به خاطر شما بلکه به خاطر اسم قدوس خود، که آن را در میان امتهایی که به آنها رفته بی حرمت نموده‌اید، به عمل می‌آورم و اسم عظیم خود را تقدیس خواهم نمود . . . خداوند بیهوه می‌گوید: بدانید که من این را به خاطر شما نکرده‌ام. پس، ای خاندان اسرائیل، به سبب راه‌های خود خجل و رسوا شوید (حزقیال ۳۲:۳۶، ۲۳، ۳۲).

نکته‌ای که با توجه به این آیات مشهود است این می‌باشد که هدف خدا در تاریخ، از خلقت قوم اسرائیل تا بازگشت ایشان از تبعید، این بوده است که جلال عظیم خویش را آشکار سازد و حرمتی را حفظ نماید که سزاوار نامش است. حال، به آن کار نجات‌بخشی بازگردیم که خدا از طریق مسیح به انجام رساند و این پرسش را مطرح نماییم که هدف خدا از آن چه بوده است. پولس، به رسایی و شیوایی، این نکته را برای ما عنوان نموده است و ما می‌توانیم در رسالهٔ افسسیان ۱:۵-۶ به این بانگ رسا گوش فرا دهیم:

خدا ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسرخوانده شویم به وساطت عیسی مسیح، بر حسب خشنودی ارادهٔ خود، برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب.

خدا به چه منظور ما را برگزید و به وساطت مسیح نجاتمان بخشید؟ به این منظور که جلال فیضش به روشنی آشکار گردد و ستوده شود. هدف عظیم خدا از اینکه پسرش را فرستاد تا ما را نجات دهد این بود که فیضش جلال یابد. عیسی بر این امر واقف بود و این مهم را هدف پرشور و حرارت خدمت زمینی‌اش قرار داد و آن هنگام که زمان مرگش فرا رسید فرمود:

الان جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر، مرا از این ساعت رستگار کن؟ لکن به جهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام. ای پدر، اسم خود را جلال بده! ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد (یوحنا ۱۲:۲۷-۲۸؛ همچنین آیهٔ ۳۱:۱۳ به بعد را نیز مشاهده نمایید).

و در دعای پایانی‌اش در یوحنا فصل ۱۷ عیسی چنین فرمود: «من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم به کمال رسانیدم.» هدفی که عیسی به خاطرش به این دنیا آمد و کاری که باید به انجام می‌رساند همانا جلال دادن پدرش بود.

حال، به آخرین نکته در رابطه با نقطهٔ اوج تاریخ در کتاب مکاشفه توجه نماییم. یوحنا در فصل ۲۱ اورشلیم جدید را به تصویر می‌کشد، تصویری که کاملاً نمادین است و احتمالاً به کلیسای جلال‌یافته اشاره دارد (۲:۲۱). آیهٔ ۲۳ اورشلیم جدید را چنین توصیف می‌نماید: «و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد، زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش برّه است.»

پولس پیش از این گفته بود که امید عظیم ایمانداران همانا جلال خدا می‌باشد (رومیان ۲:۵؛ ۸:۱۸؛ دوم قرنتیان ۴:۱۷). حال، در اینجا شاهد هستیم که این جلال با نمادی زیبا به تصویر کشیده شده است: خدا و مسیح آن نوری هستند که ابدیتمان را در آن سپری خواهیم نمود. این نمایان شدن جلال خدا به برگزیدگان هدف عظیم خدا در تاریخ است و دعای عیسی تأییدی بر آن می‌باشد:

ای پدر، می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم، تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.

امید عظیم و تقدیر ما مسیحیان این است که جلال مسیح را که تصویر خدا است (دوم قرنتیان ۴:۴) بنگریم (اول یوحنا ۳:۲) و با محبت داشتن به خدا و ستایش او آن جلال را به خدا بازتابانیم و در آن جلال سهیم باشیم.

بنابراین، هدف نهایی خدا در تاریخ و هدف نهایی خدا در هر آنچه از ابتدا تا انتها انجام می‌دهد این است که جلالش را نمایان سازد و آن‌گونه عمل کند که نام عظیمش حرمت نهاده و ستوده شود.

پاسخ انسان به هدف خدا در تاریخ

با توجه به آنچه تا به حال در مورد هدف پدر فرا گرفته‌ایم، پاسخ ما فرزندان امین و وفادار چه باید باشد؟ یکی از پرسشهای «مجموعه» مختصر پرسش و پاسخ وست مینستر» این است: «هدف اصلی انسان چیست؟» یعنی، در پرتو هدف خدا، هدف ما چه باید باشد؟ آن مجموعه به این پرسش چنین پاسخ می‌دهد: «هدف اصلی انسان این است که خدا را جلال دهد و تا ابد از او لذت ببرد.» از این بهتر نمی‌توان این جمله را عنوان نمود، زیرا کتاب مقدس نیز چنین تعلیم می‌دهد. حال آنکه، بر همگان واضح و مشهود نمی‌باشد که جلال دادن خدا به چه معنا است و به چه صورت این مهم به‌جا آورده می‌شود.

در رابطه با معنای جلال دادن خدا، یکی از عمده‌ترین سوءتفاهمات این است که چنین پنداریم اگر به طریقی خاص به خدا پاسخ دهیم او بیشتر جلال می‌یابد و اگر به طریقی دیگر پاسخ دهیم او کمتر جلال می‌یابد. حال آنکه، خدا برای آشکار نمودن جلالش به انسان وابسته نیست. این بدان معنا نمی‌باشد که انسانها نمی‌توانند خدا را بی‌حرمت کنند و به او کفر گویند (رومیان ۲۳:۲ به بعد)، بلکه منظور این است که وقتی بی‌ایمانان حرمت خدا را نگاه نمی‌دارند و نام او را خدشه‌دار می‌کنند، در حال حاضر، این بی‌حرمتی به چشم می‌آید، اما دیری نخواهد پایید که اثری از آن باقی نخواهد ماند. هر که خدا را بی‌حرمت می‌سازد، به او کفر می‌گوید، از تصدیق نمودن جلال او و ستایش آن جلال عار دارد و آن را در حال حاضر آشکار ننموده است تاوانش را خواهد داد. داوری خدا همه جلال او را که در این عصر حاضر نادیده گرفته شده است جبران خواهد کرد.

یک مثال: فرمانده‌ای باحکمت و باقدرت، که هدف نهایی‌اش این است که به افتخار پیروزی دست یابد، بدون سر و صدا اجازه می‌دهد نیروهایش عقب‌نشینی کنند. در طی این به ظاهر شکست، دشمنانش او را پیروزمندانه می‌نگرند و می‌گویند: «پس آن ارتش نابغه و پرشکوه که آوازه‌اش همه‌جا پیچیده است کجا است؟» سپس آن فرمانده به ناگه مانند دزدی در شب دشمنانش را از هر سو محاصره می‌کند، آنها را پایمال و نابود می‌سازد و کل جهان از حکمت و صبر او حیران می‌مانند. او در نهایت بیشتر جلال خواهد یافت، زیرا اجازه می‌دهد شکست ظاهری و موقت صورت گیرد. در مورد خدا نیز چنین است. در نهایت، هیچ‌کس نمی‌تواند از جلال دادن خدا سر باز زند، حتی هر ناطاعتی نیز سرانجام به جلال دادن خدا خواهد انجامید (رومیان ۵:۳-۷).

پس، اگر در نهایت ما نمی‌توانیم از جلال خدا بکاهیم یا به آن بیفزاییم، منظور کتاب مقدس چیست که به تأکید از ما می‌خواهد خدا را جلال دهیم؟ (اول قرن‌تین ۱۰:۳۱). ابتدا، به رساله رومیان ۱:۲۰-۲۳ مراجعه نماییم:

زیرا که چیزهای نادیده او، یعنی قوت سرمدی و الوهیتش، از حین آفرینش عالم، به وسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد. زیرا هرچند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند، بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت. ادعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند و جلال خدای غیر فانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند.

بر طبق این آیات، گناه اصلی انسان این است که از جلال دادن خدا قاصر بوده است. پس می‌توان چنین برداشت نمود که بالاترین تکلیف انسان این خواهد بود که خدا را جلال دهد و حرمت نهد.

در خصوص مفهوم جلال دادن خدا، در این آیات به دو سرنخ می‌رسیم. یک سرنخ همانا اشاره به شکر نمودن خدا در آیه ۲۱ است. پولس این مفهوم را از مزمور ۲۳:۵۰ وام گرفته است که می‌فرماید: «هر که قربانی تشکر را گذرانند مرا تمجید می‌کند.» به بیان دیگر، شکر نمودن خدا و جلال دادن خدا دو مقوله جدا از هم نیستند: شکر نمودن خدا طریقی اساسی و زیربنایی برای جلال دادن خدا است. وقتی دل شما

به شکلی شایسته سرشار از تشکر و قدردانی از خدا است، در واقع، به پُری و کاملیت پرجلال او شهادت می‌دهید و این حقیقت را تصدیق می‌نمایید که خدا عطاکننده همه نیکی‌ها است.

دومین سرخ در رابطه با مفهوم جلال دادن خدا واژه «تبدیل نمودند» در آیه ۲۳ می‌باشد: «انسانها احمق گردیدند و جلال خدای غیر فانی را با مخلوقات تعویض نمودند.» یعنی انسانها جلال خدا را به قدری حقیر شمردند که مخلوق را به خالق ترجیح دادند. اگر «احمق» چنین می‌کند، پس «حکیم» خلاف این را به‌جا خواهد آورد. انسان حکیم جلال خدا را بالاتر از هر چیز دیگر به حساب می‌آورد. این بدان معنا است که اساسی‌ترین راه جلال دادن خدا این می‌باشد که جلال خدا را بیش از هر چیز دیگری دوست بدارید. این دوست داشتن بدین معنا است که آن‌قدر در جلال خدا شاد و مسرور باشید که چیز دیگری برایتان گیرا و جذاب نباشد.

پس با توجه به رومیان ۲۰:۱-۲۳ مشاهده می‌کنیم که جلال دادن خدا در اصل به این بستگی دارد که در دل و فکرمان چگونه به جلال خدا پاسخ دهیم. ما با دوست داشتن جلال خدا، مسرور بودن در جلال خدا، و قدردان جلال خدا بودن، خدا را جلال می‌دهیم. بنابراین، همان‌طور که مزمورنویس می‌گوید، ما با قانع بودن در خدا او را جلال می‌دهیم:

کیست برای من در آسمان؟ و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی‌خواهم. اگرچه جسد و دل من زائل گردد، لیکن صخره دلم و حصه من خدا است تا ابدالابد (مزمو ۷۳:۲۵-۲۶).

چنین حالت دل و فکری خدا را جلال می‌دهد، زیرا چنین نگرشی، در آینه حمد و ستایش، زیبایی سیراب‌کننده خدا را به خدا بازتاب می‌دهد. پس از آنکه این شالوده و زیربنا بنیان نهاده شد، یعنی زیربنای دلی شکرگزار که سرشار از وجد و شادی در جلال خدا است، حال، عهدجدید به ما می‌آموزد که با کردارمان نیز خدا را جلال می‌دهیم. اما چگونه؟

آن دلی که جلال خدا را دوست می‌دارد اعمالی را به‌جا خواهد آورد که به جلال خدا شهادت خواهند داد، درست همان‌گونه که فرض بر این است که درخت خوب میوه خوب به بار می‌آورد. تا آنجایی که این حقیقت برای من روشن شده است، آن را این‌گونه می‌بینم: وقتی خدا نصیب و قسمت ما باشد، وقتی دل ما در جلال فیض خدا شاد و مسرور و از آن سیراب باشد (افسیان ۱:۶)، آن چیزی که سد راه محبت نمودن به دیگران است از سر راهمان کنار می‌رود و به عبارتی خواستار خیریت دیگران می‌گردیم. بنابراین، اگر جلال خدا دلتان را سیراب نموده باشد، به شخصی تبدیل می‌شوید که بتوانید با از خودگذشتگی دیگران را دوست بدارید. به بیانی دیگر، محبت مشهودترین نشان ظاهری جلال دادن خدا است که می‌توانیم آن را در عمل نشان دهیم.

اکنون، با بررسی چند آیه از عهدجدید می‌توانیم این حقیقت را تصدیق نماییم. چه بسا آشناترین آیه در رابطه با وظیفه ما در جلال دادن خدا رساله اول قرن‌تین ۱۰:۳۱-۳۳ می‌باشد:

پس، خواه بخورید خواه بنوشید خواه هرچه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید. یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید. چنان که من نیز در هر کاری همه را خوش می‌سازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند.

چطور می‌شود با خوردن خدا را جلال داد؟ اگر این آیه را در چارچوب متن و با توجه به آیات دیگر آن فصل بررسی کنیم، منظور پولس را به خوبی متوجه می‌شویم. در اصل، این آیه صرفاً بدین معنا است: اگر آنچه می‌خورید به ایمان دیگران صدمه می‌زند یا وجدانشان را پریشان می‌سازد یا سنگ لغزشی بر سر راهشان قرار می‌دهد، از خوردنش خودداری کنید. در پی نفع دیگران باشید، حتی اگر به این بها باشد که خودتان را انکار کنید. همان‌طور که پولس در آیه ۲۴ می‌گوید: «هر کس نفع خود را نجوید بلکه نفع دیگری را.»

این همان چیزی است که پولس در رساله رومیان ۱۰:۱۳ «محبت» می‌نامد. پس جلال دادن خدا در خوردن و نوشیدن به این معنا است که در محبت بخورید و بنوشید. این‌گونه خوردن و نوشیدن به این دلیل خدا را جلال می‌دهد که برای دیگران آشکار می‌کند خدای شما به قدری پر جلال است که می‌تواند خواسته دل شما را تا آن اندازه سیراب کند که دیگر خودخواه نباشید.

رساله فیلیپیان ۱:۹-۱۱ نیز آیات دیگری هستند که نشان می‌دهند محبت یکی از طریقهای جلال دادن خدا است:

و برای این دعا می‌کنم تا محبت شما، در معرفت و کمال فهم، بسیار افزون‌تر شود تا چیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بی‌غش و بی‌لغزش باشید و پر شوید از میوه عدالت که به وسیله عیسی مسیح برای تمجید و حمد خدا است.

آنچه در اینجا خدا را جلال می‌دهد این است که مسیحیان از میوه عدالت لبریز شوند. این مهم زمانی عملی خواهد شد که محبت با شناخت و بینش افزایش یابد. بنابراین، محبتی که با بینش واقعی همراه باشد وسیله‌ای است برای جلال دادن خدا.

وقتی عیسی در انجیل یوحنا فصل ۱۵ خود را تاک و شاگردانش را شاخه‌های تاک نامید، به همین حقیقت اشاره می‌نمود. پولس نیز می‌گوید که میوه عدالت «به وسیله عیسی مسیح» به ثمر می‌رسد. از این‌رو، عیسی فرمود: «آن که در من می‌ماند و من در او میوه بسیار می‌آورد» (یوحنا ۱۵:۵).

همان‌طور که پولس عنوان می‌کند که وقتی ما از میوه عدالت لبریز هستیم خدا جلال می‌یابد، عیسی نیز در آیه ۸ می‌فرماید: «جلال پدر من آشکار می‌شود به اینکه میوه بسیار بیاورید.» سپس در آیه ۱۲ عیسی این نکته را روشن می‌سازد که چه میوه‌ای خدا را جلال می‌دهد: «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایید، همچنان که شما را محبت نمودم.»

سرانجام، کلامی دیگر از عیسی در خصوص محبت و جلال دادن خدا: او در انجیل متی ۱۶:۵ می‌فرماید: «بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند» (رساله اول پطرس ۱۲:۲ را نیز مشاهده نمایید). آن اعمال نیکو که جلال خدا را به دیگران آشکار می‌نمایند چه اعمالی هستند؟ در ادامه موعظه بالای کوه، عیسی آن اعمال را شرح داده است. به گمانم، نقطه اوج آن اعمال نیکو متی ۴:۵ باشد: «اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید.» این حقیقت که بگذارید نور شما بر مردم بتابد، بی‌گمان، به این معنا است که دوستان و دشمنان خود را محبت نمایید. شما فقط به این دلیل قادر خواهید بود چنین محبت کنید که دلتان در نور انجیل جلال مسیح، که تصویر خدا است، در امان است و با آن نور سیراب گشته است (دوم قرنتیان ۴:۴).

چکیده مطلب

هدف نهایی خدا در تاریخ، از ابتدا تا انتها، آشکار نمودن جلال عظیم خویش است. بنابراین، وظیفه ما این است که افکار، تمایلات، و کردارمان را در راستای این هدف قرار دهیم. هدف ما نیز باید آشکار نمودن جلال خدا باشد. پیوستن به خدا در این هدف جلال دادن خدا نامیده می‌شود. یکی از طریقهای جلال دادن خدا این است که در جلال او بیش از هر چیز دیگری شاد و مسرور و به خاطر آن جلال قدردان و شکرگزار باشیم. آن‌گاه، نتیجه طبیعی آن شادی در خدا چنین خواهد بود که از خودخواهی آزاد می‌گردیم و خواستار خیریت دیگران می‌شویم. از این‌رو، محبت به بالاترین ابزاری تبدیل خواهد شد که به وسیله آن به خدا می‌پیوندیم تا جلال او را آشکارا نمایان سازیم و هدف خدا را در تاریخ به انجام رسانیم.

جان پای‌پر